

## تأثیر سیاستهای فرهنگی پهلوی بر بروز بحران هویت زن ایرانی (با تکیه بر نظریه تکوین و تکون هویت ملی ایرانیان)

مهدی سیاوشی<sup>۱</sup>

فرهاد زیویار<sup>۲</sup>

پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۰۲/۰۲

دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۰۳/۳۱

### چکیده

این مقاله با استفاده از روش تحلیلی - تاریخی به تبیین سیاستهای فرهنگی پهلوی اول در عرصه زنان می‌پردازد و با تکیه بر نظریه تکوین و تکون هویت ملی ایرانیان به دنبال پاسخ به این سؤال است که این سیاستها بر بروز بحران هویت زن ایرانی چه تأثیری داشته است. یافته‌های تحقیق حاکی است به دلیل اینکه لایه اصلی و هسته مرکزی هویت ایرانی بر سه عنصر اسلامی، ایرانی و شیعی مبتنی است و سیاستهایی نظیر تقویت روحیه خودناباوری در زن مسلمان، ترویج سبک زندگی غربی (سبک زندگی غیر ایرانی)، ترویج علنی بی‌حجابی، ترویج ولنگاری با تغییر در قانون ازدواج و طلاق در تعارض جدی با هویت زن ایرانی است. به دلیل غلبه نسبی ساختارهای مبتنی بر الگوی توسعه غربی بر جامعه ایرانی عصر پهلوی اول، در دراز مدت، زن ایرانی را با به هم ریختگی و در نهایت بحران هویت روبه‌رو کرده است.

**کلیدواژه‌ها:** زن ایرانی، سیاستهای فرهنگی پهلوی اول، نظریه تکوین و تکون، بحران هویت در ایران.

۱ - نویسنده مسئول: عضو هیأت علمی گروه تاریخ و معارف انقلاب اسلامی دانشکده فرهنگی و اجتماعی دانشگاه جامع امام حسین(ع)

mahdisiavashi@yahoo.com

zivyar@ihcs.ac.com

۲ - استادیار گروه علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## مقدمه

تاریخ معاصر ایران به گونه‌ای تاریخ تکاپوی هویتی است. در عصر قاجار با ظهور نهضت مشروطه، هویت ملی ایرانیان تحت تأثیر اندیشه‌های ضد استبدادی و ورود اندیشه‌های جدید غربی و بعد از این دو، طرح بحث ملی‌گرایی با چالش‌های مهمی روبه‌رو شد. بنابراین، یکی از مسائل مهم جامعه و تاریخ ایران بویژه در دوران معاصر مفهوم هویت ایرانی و تبیین نوع رابطه آن با فرهنگها و تمدنهای دیگر است. این مسئله در سه مرحله حساس تاریخ معاصر در معرض تغییر و تحولات جدی قرار گرفته است:

مرحله اول؛ وقوع مشروطه و ورود اندیشه روشنفکری و با هدف محو استبداد داخلی. مرحله دوم؛ شکل‌گیری سلطنت پهلوی و ورود اندیشه تجدد و مدرنیته با هدف دستیابی به رشد و توسعه جوامع غربی و مرحله سوم؛ وقوع انقلاب اسلامی و ورود اندیشه استقلال و با هدف استعمارستیزی و احیای روحیه خودباوری.

در این میان مرحله دوم به این دلیل که تأثیرات ماندگار و بلندمدتی برجای گذاشت و همچنان و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی جامعه ایران تحت تأثیر اقدامات و سیاستهای فکری و فرهنگی آن است، نیازمند بررسی و واکاوی جدی است. حکومت پهلوی همانند هر حکومت دیگری از بنیادهای نظری و ایدئولوژیک برخوردار بود که تلاش می‌کرد بدین وسیله مشروعیت سیاسی خود را تأمین کند. ایدئولوژی سیاسی این سلطنت بر ویژگیهای باستانگرایی، ناسیونالیسم اقتدارطلب و تجددگرایی مبتنی بود. (ذاکر اصفهانی، ۱۳۸۶). پهلوی برای رهایی از بحران مشروعیت ناشی از عرف‌گرایی (سکولاریسم) چاره را در پیوند ناسیونالیسم با ایران باستان می‌دید. باستانگرایی در واقع ایدئولوژی جایگزین مذهب شیعه بود؛ مذهبی که در پایایی سلسله صفویه و قاجاریه نقش داشت؛ بدین‌سان بود که ایجاد تحول در هویت تاریخی ملت ایران بر اساس تصویر بازسازی شده‌ای از گذشته دور و معاصر، بخشی از روند ملت‌سازی و ایدئولوژی‌پردازی حکومت پهلوی شد (داوری اردکانی، ۱۳۶۰).

از سوی دیگر سامانه نظام زندگی بشر در گروهی ساماننداری و غنای هویت انسانی و شاکله هویت در گروهی اسلوب راستین تربیتی اوست. خاستگاه پرورش و تربیت اولیه و سازنده انسان خانه و خانواده است و بنیادیترین نقش را در نهاد خانواده، زن در جایگاه همسری و مادری برعهده دارد، لذا تحقق اهداف تربیتی و انسانی در اساسیترین و اولین گام در نهاد خانواده پایه‌ریزی

می‌شود و این امر به برخورداری زن از هویتی اصیل و دارای غنا منوط است. تحولات ساختار جوامع غربی در عصر مدرن موقعیت زن و در پی آن، اساس خانواده را دچار مشکلات جدی و به‌گونه‌ای بحران هویتی کرده است. در ایران نیز سلطنت پهلوی با آرزوی دستیابی به الگوی توسعه غربی، زن را به عنوان مؤثرترین رکن نهاد اجتماعی خانواده مخاطب بخش قابل توجهی از سیاستهای فرهنگی خود کرد تا با تغییر در مبانی ارزشی و هویتی آن تعریف جدیدی از نقش و جایگاه زن در جامعه ایرانی عرضه کند و شالوده مذهبی و محکم جامعه ایران را، که مانعی بزرگ در مسیر سرتاپا غربی شدن بود از بنیان برافکند.

در زمینه سیاستهای فرهنگی عصر پهلوی و نیز در زمینه چالشهای هویتی زن ایرانی به صورت پراکنده کتابها و مقالاتی تدوین شده است<sup>(۱)</sup>؛ ولی ارزیابی سیاستهای فرهنگی پهلوی اول در عرصه زنان براساس نظریات هویت ملی ایران، حلقه گمشده در این زمینه است. هدف تحقیق این است که با بررسی سیاستهای فرهنگی عصر پهلوی اول (به عنوان بخش قانونی سلطنت پهلوی در ریل‌گذاری مسیر حرکت اجتماعی ایران به سمت غرب مدرن)، تاثیر این سیاستها بر ایجاد چالشهای فکری و رفتاری و در واقع بروز بحران هویت در زن ایرانی مورد تبیین و واکاوی قرار گیرد. در این تبیین نظریه تکوین و تکون هویت ملی ایرانیان به عنوان نظریه پیشفرض، مبنای ارزیابی سیاستهای فرهنگی عصر پهلوی اول است.<sup>(۲)</sup>

هویت: در معنای اصطلاحی علوم اجتماعی، هویت، مجموعه ویژگیها و مشخصات اساسی اجتماعی، فرهنگی، روانی، زیستی و تاریخی همسان است که به رسایی و روایی بر ماهیت یا ذات گروه به معنای یگانگی یا همانندی اعضای آن با یکدیگر دلالت کند و آنان را در ظرف زمانی و مکانی معین، به‌طور مشخص و قابل قبول و آگاهانه از دیگر گروه‌ها و افراد متعلق به آنها متمایز سازد (الطایی، ۱۳۷۸: ۱۳۹). لازمه اساسی تبلور مفهوم هویت در تعریف آن، مشخص بودن «غیر» است؛ به عبارت دیگر، هویت زمانی ظهور می‌یابد که انسان با غیر روبه‌رو شود و غیر، جامعه دیگر، طرز تفکرهای مختلف و نقشهای جدیدی است که سازنده هویت او است. با توجه به تعریف هویت، اگر نتوان برای هستی هر پدیده، محدوده هویتی تعیین کرد، می‌توان از بحران هویت صحبت به میان آورد و هرگاه شناسایی «غیر»، به دلیل عدم صراحت مؤلفه‌های هویتی «خود»، امکانپذیر نباشد، هستی دچار بی‌هویتی یا بحران هویت می‌شود.

فرهنگ: گرچه تعاریف متعددی از فرهنگ ارائه شده است در اینجا متناسب با موضوع هویت ملی

برخی تعاریف مورد نیاز بیان می‌شود. ژان کازنو<sup>۱</sup> معتقد است، ثمره واقعی و قابل مشاهده کوشش انسانها در زندگی اجتماعی به‌طور کلی فرهنگ نامیده می‌شود و رالف لیتون<sup>۲</sup> نیز فرهنگ را این‌طور تعریف می‌کند: فرهنگ ترکیبی از رفتار مکتسب است که به‌وسیله اعضای جامعه معینی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و در میان افراد آن جامعه مشترک است (آقابخشی و افشاری راد، ۱۳۸۹: ۱۵۷).

مقام معظم رهبری فرهنگ را شامل تمامی خاطرات، ذهنیات، ایمانها، باورها، سنتها، آداب و ذخیره‌های فکری و ذهنی برای یک ملت می‌داند که مایه اصلی هویت ملتها است. هم‌چنین آنچه در پیشرفت، عزت، رشد فناوری و نوآوری یک ملت مؤثر است، فرهنگ آنهاست (۱۳۸۵/۸/۱۸). ایشان در جای دیگر فرهنگ را جهت‌بخش ذهنیت‌های انسان می‌داند که در رفتارهای فردی و اجتماعی عامل اصلی و تعیین‌کننده است؛ زیرا فرهنگ است که می‌تواند عوامل لازم را برای شکوفایی استعدادها و تواناییهای افراد در جامعه تأمین کند (۱۳۸۵/۱۱/۳۰).

بطور کلی می‌توان بیان داشت که فرهنگ، مجموعه‌ای نظام‌مند است که دربرگیرنده رفتار، پندار و گفتار انسانی است که در ابعاد مادی همچون سلسله مراتب، گفتمانها، قوانین، تاریخ و دیگر مظاهر مادی تمدن به صورت فعال و نیرومند در جهت «خودیابی» عمل می‌کند.

رابطه فرهنگ و هویت: فرهنگ را باید مهمترین و غنی‌ترین منبع هویت دانست. افراد و گروه‌ها همواره با توسل به اجزا و عناصر فرهنگی گوناگون، هویت می‌یابند؛ زیرا این اجزا و عناصر، توانایی چشمگیری در تأمین نیاز انسانها به متمایز بودن و ادغام شدن در جمع را دارا است؛ به بیان دیگر، فرهنگ هم تفاوت‌آفرین است و هم انسجام‌بخش؛ از این دیدگاه، فرهنگ مقوله‌ای تفاوت‌مدار است و شیوه زندگی خاصی را می‌سازد. این تفاوت و خاصیت نه تنها امکان هویت‌یابی را فراهم می‌سازد، بلکه به زندگی انسانها نیز معنا می‌بخشد؛ هم‌چنین یکی از کارکردهای فرهنگ به هویت‌بخشی معطوف است به این معنا که فرهنگ مهمترین عامل هویت‌بخشی فرد به شمار می‌رود (آشنا و روحانی، ۱۳۸۹: ۱۵۸).

امام خمینی (قدس سره) و مقام معظم رهبری (مد ظله العالی) همواره بر نقش فرهنگ بر شخصیت و هویت جامعه تأکید فراوانی کرده‌اند: «بالا‌ترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است، اساساً فرهنگ هر جامعه، هویت و

1 - Jean Cazneve

2 - Ralf Linton

موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد و با انحراف فرهنگ، هرچند جامعه در بعدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند و قوی باشد، ولی پوچ و پوک و میان‌تهی است. اگر جامعه‌ای وابسته و مرتزق از فرهنگ مخالف باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه به جانب مخالف گرایش پیدا می‌کند و بالاخره در آن مستهلک می‌شود و موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست می‌دهد. استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگ آن نشأت می‌گیرد و ساده‌اندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی، استقلال در ابعاد دیگر یا یکی از آنها امکانپذیر است» (امام خمینی (ره)، ۱۳۶۹، ج ۱۵: ۲۴۳).

بحران هویت: مبنای شکل‌گیری هویت فردی و اجتماعی در دیدگاه جامعه‌شناختی همان جامعه‌پذیری، همانندسازی و درونی‌سازی ارزشها و هنجارهای اجتماعی است. به‌طوری که اگر این فرایند دچار اختلال شود، نتیجه آن آشفتگی هویت است و شدت آن به میزان فرایند جامعه‌پذیری ارزشها بستگی دارد. در این رویکرد معیارهای هویت ممکن است نژاد، زبان، فرهنگ، دین، ملیت و یا ترکیبی از اینها باشد. طبق این رویکرد، شکل‌گیری هویت تابع وضعیت اجتماعی و خرده‌فرهنگی است و مسائل مربوط به فرهنگ و انتقال فرهنگی در شکل‌گیری هویت نقش برجسته‌ای دارد. در این دیدگاه افزون بر هویت سالم، فرایند شکل‌گیری هویت نابهنجار نیز مورد بررسی قرار گرفته است به طوری که اعتقاد بر این است که هویت نابهنجار از طریق الگوهای نظری برجسب‌زنی و بدنام‌سازی اجتماعی تکوین می‌یابد (بشیریه، ۱۳۷۹).

در این بحث نظر نگارنده بر این است که بحران هویت در مقابل خطرات و تهدیدات شکل می‌گیرد و بررسی این امر در یک مقیاس تمدنی ممکن است، یعنی واحد مطالعه در این قلمرو تنها دولت ملی نیست بلکه تمدن‌ها و فرهنگ‌هاست، بویژه اگر این نفوذ و غلبه جنبه عینی و تکنیکی پیدا کند و به دنبال خود تبعات فکری و فرهنگی نیز به همراه داشته باشد، واحدهای تمدنی احساس خطر خواهند کرد. این احساس خطر از باب حذف شدن یا مغلوب شدن، سبب تشدید لایه‌های هویتی هر تمدن شده و این احساس را در آنها به وجود می‌آورد که در معرض بحران هویت قرار گرفته‌اند.

نظریه تکوین و تکون هویت ملی ایرانیان: محدوده تاریخی این بحث به قبل از اسلام، نه قرن نخست پس از اسلام و نیز پنج قرن اخیر مربوط است (نجفی، ۱۳۹۲). طبق این نظریه در پاسخ به چیستی هویت، باید پاسخ را در مواردی که با ذات ملازم است جست و جو کرد؛ زیرا هویت در

مقابل غیریت است که مناسب عالم کثرت است و مراد از ذات هم امری ثابت است؛ چیزی که معمولاً ثابت است. هر ایرانی، ایرانی است و در وجود او چیزی است که معرف ایرانی بودن اوست که او را از غیر ایرانی متمایز می‌کند. رفتار، کردار و خانه‌سازی و کار و کسب او به ایرانی بودن او ربطی ندارد. آنچه منشأ اثر است، فرهنگ است. رفتار و کردار و... غیر از ایرانیت است. همین ایرانیان در بسیاری از کشورهای خارجی سالها اقامت دارند؛ با وجود این کاملاً از دیگران متمایزند؛ برای مثال، ایرانیان مقیم امریکا دارای آداب و رسوم ایرانی هستند و به زبان فارسی تکلم، و هویت خویش را حفظ می‌کنند. تاریخ ایران نباید ظهور و سقوط سلسله‌های ساسانی، سلجوقی، هخامنشی و... باشد. هویت ایرانی در میان همه این سلسله‌ها مشترک است. ما جامعه‌ای ایرانی هستیم که در یک مکان جغرافیایی خاص زندگی می‌کنیم؛ به زبان فارسی سخن می‌گوییم، آداب و رسوم خاصی داریم؛ دارای باورها، ارزشها، اخلاق و مذهب خاصی هستیم (داوری اردکانی، ۱۳۷۹: ۴۱). این یعنی ذاتیات هر ملت که در طول تاریخ با او همواره بوده و ایرانی را از غیر ایرانی متمایز می‌کرده است. در ادامه قواعد نظریه تکوین و تکون هویت ملی ایرانیان ذیل پانزده قاعده و در قالب «نظریه ذات» بیان می‌شود.

قواعد فلسفه اسلامی در قالب «نظریه ذات»: قاعده اول: هر ذاتی چیزی جز خودش نیست به گونه‌ای که با نفی خودش، نفی ذات لازم می‌آید؛ برای مثال، اگر تجدد جزء ذات نباشد با نفی آن از هویت ایرانی، نفی ذات ایرانی لازم نمی‌آید؛ از این رو، نمی‌توان گفت تجدد جزء ذات هویت ایرانی است.

قاعده دوم: ذوات و یا حقیقت اشیا دارای قوه دافعه و جاذبه دارد. هر ذاتی هم نفی غیر می‌کند و هم اثبات ذات. غیریت‌ها عبارت است از هر آنچه از ذات نباشد؛ یعنی بتوان آنها را از ذات نفی کرد؛ مثلاً اگر عنصر دینداری را نتوان از ذات ایرانی نفی کرد، ذاتی هویت ملی ایرانیان خواهد بود. در نتیجه، ذات ایرانی هر امری را که به دینداری متعلق باشد در خود جذب می‌کند و هر آنچه را دینی نباشد از خود دور می‌کند.

قاعده سوم: حقیقت چیزها در مقام ذات، تنافر و تضاد درونی ندارد؛ بنابراین، هیچ حقیقتی در مقام ذات، جامع اضداد و امور متنافی نیست و نمی‌توان گفت هویت ایرانی مجموعه‌ای از فرهنگ استبدادی و ضد استبدادی است.

قاعده چهارم: هر ذاتی مقتضی سلسله اموری مخصوص به خود است و نمی‌توان اقتضای هر امری را از آن باز داشت. حقایق اشیا مقتضی امور ملایم با خود است نه امور متنافر. هویت ایرانی

مقتضی تمدن معنوی است؛ چنانکه هویت اروپایی مقتضی تمدن دنیوی است.

قاعده پنجم: هر عرضی که مقتضای ذات نباشد، غیر لازم ذات است. عرض لازم ذات در اثر تغییر وضعیت از ذات جدا نمی‌شود. اگر «برهنگی» از اقتضات هویت ایرانی نباشد، «فرهنگ برهنگی» از عوارض غیر لازم ایرانیان خواهد بود.

قاعده ششم: عرضیات گاهی لازم ذات است و گاه خارج و غیر لازم ذات. عرضی لازم ذات، جزء امور اعتباری نیست. عرض لازم، قائم به ذات و مستقل از فاعل شناسایی است. نژاد و محدوده جغرافیایی «مرزها» از امور اعتباری و غیر لازم ذات است؛ زیرا به اعتبار فاعل شناسایی وابسته است نه قائم به ذات هویت ملی؛ اما تاریخ، زبان، فرهنگ و آداب و سنت‌های اجتماعی را باید مقتضای ذات هویت ملی دانست. از این رو، نمی‌توان این گونه عرضیات لازم ذات را از ذات ملت جدا کرد.

قاعده هفتم: شناخت لوازم و مقتضیات هر حقیقتی لزوماً شناخت آن حقیقت نیست. در واقع همه امور گذرگاه فهم حقیقت است؛ بنابراین برای فهم هویت ملی باید از سطح زبان‌شناسی، فرهنگ و تاریخ (امور عرضی) گذر کرد.

قاعده هشتم: هر حقیقت این جهانی در مقام ذات، تکاپوی شدن دارد. مشارکت هویت‌های ملی در ساخت تمدن، نشانه حرکت تکاملی آنهاست. تمدن، نقطه عطف در تکاپوی هویت ملی است. قاعده نهم: هر تمدنی مقتضای هر حقیقتی نیست، بنابراین هویت‌های ملی در تمدن‌هایی مشارکت جدی دارد که با حقیقت آنها همسو باشد. مشارکت ایرانیان در تمدن اسلامی به دلیل همسویی آن با هویت ایرانی است؛ چنانکه مشارکت نکردن اروپاییان در تمدن اسلامی (به یاد آورید واقعه اندلس را) به ناهمجنس بودن ذات غربی با تمدن اسلامی باز می‌گردد.

قاعده دهم: هر حقیقت این جهانی در مقام ذات به امری بیرونی نیازمند است؛ از این رو، هر هویتی برای فعلیت و تکاپوی شدن به آواز خوش همسو با حقیقت خود نیاز دارد؛ زیرا عامل غیر همسو در جهت فعلیت یافتن ذات عمل نمی‌کند. باید موافق و همسوی با آن ذات موعظه کند. ندای اسلام با هویت ایرانی هم‌آواز بود و موعظه‌اش بر دل نشست و از این رو در تکاپوی شدن ایرانیان مؤثر واقع شد؛ همان‌گونه که ماکیاولی و توماس هابز و دکارت نیز همسو با حقیقت هویت غربی موعظه کردند و تأثیر گذار شدند.

قاعده یازدهم: هر هویتی آن‌گاه که از تکاپوی شدن باز ماند، دوره افول و انحطاط آن آغاز خواهد شد. جامعه ایستا برای فعلیت بخشیدن به هویت و حقیقت خود تلاش نمی‌کند.

قاعده دوازدهم: هرگاه هویتی، سیر قهقرایی تکاپوی شدن خود را طی کند، رو به فساد خواهد بود. فساد به معنای تحلیل رفتن ذاتیات هویت است. بنابراین، میان انحطاط هویت و فساد ذات، تفاوت اساسی وجود دارد. انحطاط دوره ایستایی است و فساد دوره پسروری هویتهاست. هویتهای ایستا، هنگامی احساس خطر می کنند که خود را در دوره فساد ذات ببینند؛ زیرا دوره فساد، مرحله نفی ذاتی است. در این مرحله هر هویتی از ناحیه عصیت احساس خطر می کند.

قاعده سیزدهم: در دوره انحطاط آنچه از ذات باقی می ماند، همان ذاتیاتش است. پدیده‌های تمدنی در این مرحله از میان می رود؛ زیرا ذات تکاپوی شدن ندارد تا مقتضی عرضیات خود باشد.

قاعده چهاردهم: هویتها از یکدیگر تأثیرپذیر است؛ زیرا این جهان، عالم تراحم و تکافو میان حقایق اشیا است. اگر هویتی ملی در دوره تکاپوی شدن باشد بر دیگر هویتها تأثیرگذار است و اگر در دوره انحطاط باشد، تأثیرپذیر خواهد بود؛ زیرا ذات در دوره انحطاط در موقعیت انفعال به سر می برد. هویتهای ایستا تنها در صورت همسو بودن هویتهای فعال می تواند دوباره از دوره انحطاط خارج شود. هویتهای فعال غیر همسو مانع گذار هویت ملی از دوره انحطاط است؛ بنابراین، اگر تجلّد با هویت ایرانی متنافر باشد، مرحله گذار برای ایرانیان به کمک هویت غربی اتفاق نخواهد افتاد.

قاعده پانزدهم: حرکت طبیعی هر ذاتی بنیادگرایانه است و حرکت قسری غیر طبیعی و غیر زنده؛ زیرا هر ذاتی در حرکت طبیعی تکاپوی شدن خود را دارد و ذات در حرکت قسری بالاچار به غیر معطوف می شود و از تکاپوی شدن باز می ماند... بر این اساس، می توان گفت حاکمیت کلیسا در قرون وسطی نوعی حرکت قسری و غیر طبیعی بر اروپاییان بود؛ همان گونه که حاکمیت فرهنگ غربی در دوره پهلوی نشانه حرکت قسری ذات ایرانی به شمار می رفت و این گونه حرکتهای جبری و قسری آنان را از پویایی و حرکت باز داشت (نجفی، ۱۳۹۲: ۱۰۰ - ۹۵) و از هویت واقعی خویش دور کرد.

فرایند شکل گیری هویت ملی ایرانی: با عنایت به آنچه گذشت و با توجه به مبانی فلسفی نظریه ذات، می توان فرایند شکل گیری هویت ملی ایرانی را بر اساس نظریه ذات چنین بیان کرد: نظریه ذات، عناصر هویت ملی ایرانی را به عصر قاجار و یا پهلوی منحصر نمی داند. ایرانیان در طول تاریخ پر فراز و فرود خویش، یکی پس از دیگری هویت واقعی خویش و عناصر هویت ساز خود را باز یافتند. اقوام تمدن ساز کهن ایرانی در فلات ایران، که از رود جیحون تا ماورای زاگرس

امتداد دارد، زندگی می‌کردند. از سه هزار سال پیش با آمدن آریاییها وارد مرحله تازه‌ای شد و حکومت پارسی نمونه بارز آن است. کم کم سرزمین ایران زیر پوشش زرتشت قرار گرفت و به قول هیرودت، هخامنشیان، پارس را قلب دنیا می‌دانستند. از آن زمان تا انقراض ساسانیان و درخشش اسلام در ایران، رقیب جدی ایرانیان، یونانیان بودند و سپس رومیان. ایران تا این زمان نقش ابرقدرت شرق را به عهده داشت و در رقابت جدی با غرب و حامی فرهنگ ایرانی بود و تمدن و فرهنگ هخامنشی، اشکانی و ساسانی همواره حاکم بود.

از این به بعد و پس از افول این سلسله، حکومتهای بزرگ ایرانی و اضمحلال امپراتوری شرق، ایرانیان با برخوردهای گوناگونی روبه‌رو شدند. می‌توان گفت ایرانیان تاکنون با چهار برخورد هویتی روبه‌رو شده‌اند: ۱- هلنی ۲- ترکی (مغول) ۳- عربی (ورود اسلام توسط اعراب) ۴- غربی (مدرنیته). از این میان، تنها دو برخورد عربی و غربی دارای ابزار هویت ساز بودند. ایرانیان اسلام را پذیرفتند و این آیین را به هسته مرکزی ذات خود راه دادند؛ ولی آنان به رغم داشتن ابزار هویت‌ساز در بحران غربی، هنوز پس از ۲۰۰ سال فرهنگ و هویت غربی را نپذیرفته‌اند (نجفی، ۱۳۹۲: ۵۶ و ۵۷).

با ظهور اسلام، روح تشنه عدالت و معنویت ایرانیان به آرامش رسید و این خواست ایرانیان است که هویت و اجزا معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی جدید اسلام را جزو هویت خویش قلمداد کردند. مشکلی که ایرانیان از آن رنج می‌بردند، خلافت در دوران بنی امیه با عصبیت و تفاخر عربی همراه بود؛ چنانکه بنی عباس، ایرانیان را از طعم شیرین عدالت اسلامی و حق‌طلبی دین محروم کردند. و این دوگانگی سیاسی و فکری، ایرانیان را در برزخی قرار داد که قرن‌ها از حاکمیت سیاسی ملی محروم ماندند. سرانجام در قرن دهم، حکومت صفوی شکل گرفت (نجفی، ۱۳۷۸: ۲۶) و ایرانیان برای اولین بار به حاکمیت سیاسی مستقل رسیدند؛ بنابراین، وجود سرزمین مشترک برای ایرانیان با عنصر اسلام شیعی در کنار تشکیل حکومت مستقل شیعی در قرن دهم، کام تشنه ایرانیان را سیراب کرد و آنان هویت واقعی خویش را یافتند؛ به عبارت دیگر در طول تاریخ گذشته ایران، همواره سه عنصر در میان ایرانیان وجود داشته است: دین اسلام، زبان فارسی و منطقه جغرافیایی. لایه صفوی شیعی، برجسته‌ترین شکل حکومتی بود که دولت ملی مستقل در ایران تشکیل شد. این لایه، لایه مرکزی و هسته اصلی هویت ملی ایران را تشکیل می‌داد (نجفی، ۱۳۹۲: ۱۰۴).

## سیاست‌های فرهنگی پهلوی اول در عرصه زنان

تشکیل کنگره اتحاد زنان شرق برای تقویت روحیه خودناباوری در زن مسلمان: در سال ۱۳۱۱ با اجازه رضاخان کنگره اتحاد زنان شرق با حضور نمایندگان ده کشور مانند ژاپن، ترکیه، هند، سوریه و مصر در تالار وزارت فرهنگ (مسعودیه) تشکیل شد (صدیق، ۱۳۳۸: ۳۰۵). در این کنگره، که از ۶ تا ۱۱ آذر ۱۳۱۱ به طول انجامید درباره ترقیات روزافزون زنهای اروپایی و محرومیتهای زنان کشورهای اسلامی و لزوم اقدامات جدی از سوی زنان روشنفکر بحث و گفتگو شد. نکته جالب توجه این بود که با وجود نارضایتی شرکت کنندگان از اوضاع نابسامان خود از طرح مسائل جدید - که مسلماً کشف حجاب مهمترین بخش آن بود - برای شوهران خود سخت بیمناک بودند (بامداد، ۱۳۴۷: ۶۰). می توان تصور کرد که رواج مدگرایی و الگوبرداری از نوع پوشش اروپایی، که از آغاز سلسله پهلوی رونق گرفته بود در چند سال پس از استحکام این رژیم در میان طبقات بالای جامعه به طور کامل مورد استقبال قرار گرفته باشد. مخبرالسلطنه یادآور می شود که: «پس از تشکیل کنگره نسوان شرق، متأسفانه خانمها پرده کنگره را دریدند و سراسیمه در میدان هوا و هوس دویدند، مسکری نماند که نخوردند و منکری نماند که نکردند» (هدایت، ۱۳۲۹: ۵۱۱). در دو سال پیش از رسمیت قطعی بی حجابی، کارمندان دولت به طور نیمه رسمی تشویق می شدند که خانواده‌های خود را با لباسهای مد جدید بپوشانند (الول ساتن<sup>۱</sup>، ۱۳۳۵: ۳۷۷). با جانشین شدن فروغی به جای مخبرالسلطنه از ۲۱ شهریور ۱۳۱۲ سیاستهای تجددگرایانه با سهولت بیشتری ادامه یافت و نه ماه بعد بود که سفر رضاخان به ترکیه صورت گرفت. سفر رضاخان به ترکیه، که از ۱۲ خرداد ماه تا ۱۴ تیر ۱۳۱۳ به طول انجامید، نقطه عطف مهمی در برنامه کشف حجاب به شمار می آید. بسیاری از رجال و دست‌اندرکاران این دوره به اهمیت این سفر و تأثیرات آن بر سرعت بخشیدن به روند تجددخواهی و کشف حجاب اشاره کرده‌اند. این نکته حتی از نظر تحلیلگران خارجی در همان دوره نیز پوشیده نبود. نشریه ساندى اکسپرس مورخ ۱۵ آوریل ۱۹۳۴ (۲۶ فروردین ۱۳۱۳) نوشت: «احتمال زیاد می شود شاه ایران با غازی (مصطفی کمال پاشا) راجع به وضع زنان کشور خود صحبت بدارد [زیرا] شاه نیز رویه او (آتاتورک) را تعقیب می کند» (نوری اسفندیاری، ۱۳۳۵: ۶۶۰).

پس از این سفر بود که در برنامه‌های مربوط به کشف حجاب زنان تسریع به عمل آمد

به گونه‌ای که مخبرالسلطنه رفع حجاب را سوغات سفر آنها می‌داند (هدایت، ۱۳۲۹: ۵۱۶).

برنامه‌ای که علی اصغر حکمت وزیر معارف در این زمینه تهیه کرد عبارت از این بود که:

۱- در مدارس دخترها در حضور میهمانان مرد نطقی ایراد، و جشن بر پا کنند و بعد در شهرها هر یک از وزرا و مأمورین عالی‌رتبه در مجلسی با حضور زنان شرکت جویند و در این حال یک محلی به اسم کانون بانوان تأسیس شود که در آنجا خانمهای تحصیلکرده جمع بشوند و آن کانون کارش این باشد که رجال و دانشمندان معروف تهران را دعوت کند که در آنجا برای حضار، اعم از زن و مرد خطابه‌ای راجع به مقام زن در جامعه بخصوص در جامعه اسلام بیان کند.

۲- اجازه داده شود در مدارس ابتدایی تا سال چهارم مدارس به صورت مختلط باشد. دبستانها از بچه‌های ذکور و اناث که در سن ۱۲-۱۳ سالگی هستند، تشکیل شود و معلمشان هم زن باشد و بالاخره وقتی که این کارها انجام گرفت و افکار حاضر شد یک روزی در حضور شاه و خانواده‌اش جلسه‌ای تشکیل شود و اعلام آزادی نسوان به اطلاع اهل عالم برسد. به تصریح حکمت «این برنامه را عیناً تصویب فرمودند ما هم عیناً اجرا کردیم» (صفایی، ۱۳۵۵: ۱۰۴). طرحی که علی اصغر حکمت به عنوان یکی از نخبگان فرهنگی رژیم پهلوی به مرحله اجرا درآورد از زیانبارترین برنامه‌های اسلام ستیزانه بود که توسط تعدادی از مدیران و معلمان زن عملی شد و نسل جوان کشور را در معرض آسیب جدی قرار داد.

۳- از آغاز سال تحصیلی ۱۳۱۳ برای شاگردان دختر به سرکردن چادر در مدرسه ممنوع، و مقرر شد همه روپوش ارمک بر تن کنند و برای دختران پیشاهنگ، لباس مخصوصی توسط گیسون امریکایی متخصص تربیت بدنی تهیه شد که مستخدم دولت ایران بود.

۴- در مهرماه ۱۳۱۴ دخترانی که به خارج سف می‌کردند و لباس اروپایی می‌پوشیدند، این مزیت را یافتند که در صورتی که واجد شرایط علمی باشند در دانشسرای عالی و دانشکده ادبیات و علوم پذیرفته شوند (صدیق، ۱۳۳۸: ۳۰۶).

تبلیغات سبک زندگی مرفهی با هدف ایجاد سستی و تزلزل در نسل جوان ایرانی: در این دوره تبلیغات در مورد ترقی و نقش یگانه رضاخان آن‌چنان بود که برخی از خوشبینان، وجود خلافتکاریها و رواج منکرات را بدون اطلاع شاه مملکت می‌دانستند. در مکاتبه‌ای توسط یکی از تجار یزد در بهمن ماه ۱۳۱۲ با نهایت احترام نسبت به رضاخان از بعضی از مردم که بگلی خرابی خود را نمی‌فهمند انتقاد شده زیرا: «... بالاترین جهالت این مردم هم استعمال مشروبات خارجی است و به‌قدری با عمل زشت شیوع پیدا کرده که در یزد ما که معروف است به دارالعباد و مردم

زحمتکش دارد، آشکار می‌گیرند و می‌خورند... آن وقت دیگر معلوم است بعداً چه فکرهای باطلی در سر آنها جا می‌رود و باعث این عمل شنیع آن می‌شود که مجلس خمار به عوض محفل علم و صنعت برپا شود؛ دیگر باعث آن می‌شود که در منزله فواحش خود را به مرضهای گوناگون مبتلا نموده... و نسل خود را ضایع و اطفال بیچاره را پژمرده و ناقص و پریشان نمایند؛ دیگر باعث آن می‌شود که مانند سیاح و درنده جمی پاره پاره آنکه معدوم کنند؛ دیگر باعث آن می‌شود که آثار تنبلی و بیکاری و خودپرستی در انسان ظاهر شود...». محمد حسن اکبری تاجر یزدی در نامه خود سعی کرد با ذکر زینهای فردی و اجتماعی شراب و بیان نهی پیغمبر اسلام (ص) در این باره، بلکه شاه را از اوضاع اسفناک شهر یزد مطلع گرداند. او به ترویج فرهنگ «می‌پرستی» با استفاده از تبلیغ درباره عمر خیام این گونه انتقاد کرد: «به عقیده بنده نمایشات حکیم عمر خیام هم برای این مردم جاهل و نادان یک سم مهلکی است برای آنکه شخصی که خیام می‌شود مخصوصاً می‌گردد چندین اشعاری که برای مردم بیفایده است و آثار تنبلی و بیکاری و خوردن مشروب را به ایشان تعلیم می‌کند... مشاهده کرده‌ام که جوانها به قدری برایشان اثر کرده که فقط مایلند که یک جا نشسته خوش باشند و دیگر در فکر ترقی خود نبوده باشند... اگر مدتی طول بکشد این اخلاق به بیشتر مردم اثر می‌کند... ای کاش بعضی دیگر از اشعار حکیم را هم می‌خواندند یا آنکه به این جمله... حضرت علی (ع) بر می‌خورند که می‌فرماید: بکوش برای دنیای خود مثل آنکه همیشه خواهی ماند، حاضر باش برای مرگ هم چنانکه فردا خواهی مرد.» او از رضاخان استمداد می‌کند: «اگر پدر محبوب ما ایرانیان هم قدغن اکیداً برای استعمال مشروبات و نمایشات خیام فرمود و مغازه‌های مشروبفروشی چه خارجی و چه داخلی را که در واقع یک سم مهلک است برای مردم امر خود می‌بست و به جای آنها کتابخانه‌های بزرگ برپا می‌نمود، خیلی بجا بود» و در پایان پیشنهاد می‌کند: «پیشنهاد حقیر هم همان که استعمال مشروبات خارجی بکلی در مملکت ممنوع شود که خرابیش از حد تصور خارج است و اگر هم بگلی ممنوع نمی‌شود، لااقل یک مالیات بزرگی روی آن گذاشته شود که اکثر مردم نتوانند مصرف نمایند.» در پاسخ به نامه او گفته شد: «یزد حکومت دارد؛ در این قبیل امورات به حکومت مراجعه نمایید؛ البته به وظیفه عمل خواهند کرد و هر مطلبی لازم نیست به عرض حضور همایون اعلیحضرت شاهنشاهی برسد» (سازمان اسناد ملی، سند ۱۱۶۰۰۱، پاکت ۳۳۶۹). نه رضاخان، که خود به عیش و نوش می‌پرداخت و قماربازی می‌کرد و نه تجددگرایان هیچ‌یک راضی به جلوگیری از شرابخواری نبودند. علی‌رغم تبلیغ در مورد ترقی مملکت و تربیت جوانان به منظور پیشرفت، واقعیت جامعه همان چیزی بود که در این

نامه به آن اشاره شده است. جالب است بدانیم که اگر هم از مشروب فروشیهای داخلی جلوگیری می‌شد به لحاظ عدم کیفیت شراب آنها بوده است (سازمان اسناد ملی، سند ۱۱۶۰۰۱، پاکت ۳۳۳۸).

ایجاد بی‌بند و باری به بهانه ترویج شادی و نشاط: تجددگرایان، که با تمسخر ملت ایران به عنوان ملت گریه در ظاهر به دنبال ایجاد روحیه نشاط در میان مردم بودند، عملاً به اعتقادات مذهبی آنان بی‌حرمتی نمودند. ایجاد مراسم جشن و پایکوبی اقدامی در جهت غافل ساختن مردم از سرنوشت شوم خویش و بویژه تربیت جوانان بر اساس ایدئولوژی شاهنشاهی بود. در ۲۴ اسفند ۱۳۱۱ به مناسبت سالروز تولد رضاخان و همزمان با افتتاح دوره نهم مجلس شورای ملی کارناوال یا کاروان شادی در تهران به راه افتاد (روزنامه اطلاعات، ش ۱۸۵۵، ۲۵ اسفند ۱۳۱۱). این اقدام به تقلید از برپایی جشنهای اروپایی بود و در آنها بی‌حجابی و بی‌بند و باری ترویج می‌شد. بی‌اعتنایی به شعائر مذهبی به جایی کشید که در اواخر سلطنت رضاخان، حرکت کارناوال (کاروان شادی) و شب عاشورا مصادف شد و کامیونها و دستجات رقاصه با ساز و آواز به پایکوبی و رقص در شهر به گردش درآمدند (مکی، ۱۳۵۹: ج ۴، ۱۹). امام خمینی (ره) در کتاب کشف اسرار به افتضاح و بی‌آبرویی در کارناوالها اشاره‌ای دارند (امام خمینی (ره)، بی تا: ۳۳۲).

تغییر پوشش مردان و زنان با هدف هم‌رنگی با ظاهر غرب: از میان سیاستهای فرهنگی دوران رضا شاه، تغییر پوشش مردان و زنان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این سیاست در آغاز تأسیس سلسله پهلوی در ایران به مرحله اجرا درآمد؛ بیشترین توان و نیروی دستگاه‌های اجرایی و پلیس را در تمامی این دوران به خود اختصاص داد و این نشانه‌دهنده اهمیت اجرای این سیاست نزد حکومت جدید بود.

تحول در نوع پوشش سابقه طولانیتری دارد و از روندهایی چون تأثیر از خانواده‌های خارجی مقیم ایران و مسافرت ایرانیان به اروپا نشأت می‌گیرد. در واقع تجددگرایی برخی افراد و خانواده‌ها در نخستین گام در تغییر نوع پوشش و لباس ظهور یافت (آوری، بی تا: ۸۸).

گذشته از علت اصلی طرح تغییر لباس، اجرای این طرح نتایج چندی را در برداشت به گونه‌ای که برخی نتایج آن را می‌توان به عنوان علت‌های اجرای طرح نیز برشمرد. یکی از مهمترین این نتایج از بین رفتن ملاکهای دینی در زندگی اجتماعی بود. پوشش و لباس هر قوم نشانگر اعتقاد دینی آن

قوم به شمار می‌رود. از این لحاظ مسلمانان از تشبیه به کفار منع شده‌اند. از دیدگاه تجددگرایان، که به آتش‌بس یکطرفه در برابر غرب راضی شده بودند و تعابیر خاص از ملیت و وحدت ملی می‌کردند، ارزشهای ناشی از دین جایگاهی نداشت و مانعی در روند ترقی و تمدن جامعه به شمار می‌رفت. یکی از جهانگردان خارجی معتقد است گذاشتن کلاه پهلوی را برای کاستن از اهمیت مذهبی اجباری کرده‌اند (هاکس<sup>۱</sup>، ۱۳۶۸: ۳۹۴). با عملی شدن طرح لباس متحدالشکل، نگرش دینی نسبت به کفار رنگ می‌باخت و با همرنگ شدن همه به سبک غربی، دافعه مثبت سابق به جاذبه منفی تبدیل می‌شد.

علاوه بر علمایی که برشمرده شد، تغییر لباس مردان مقدمه‌ای بود برای عادی‌سازی موضوع مهمتری که پس از این قرار بود مطرح گردد؛ یعنی کشف حجاب. هنگامی که شکل ظاهری مردان تغییر می‌یافت در واقع غرور و غیرت آنان لطمه می‌دید و راه مشکل تغییر پوشش زنان تا حدی آماده می‌گشت.

یکی از جهانگردان خارجی نظر یک پیرمرد شمالی را درباره کلاه پهلوی این‌گونه نقل می‌کند: «آن قدر زیر کلاه نفرت دارم که مایلم آن را بدهم به زنم تا به جای ماهی‌تابه از آن استفاده کند» (روزن، ۱۳۶۹: ۳۷).

علاوه بر مردم عادی، حتی برخی از رجال سرشناس مانند مستوفی‌الممالک مخبرالسلطنه و صدرالاشراف با تجددگرایان همراهی نمی‌کردند و تا آنجا که زور و اجباری در کار نبود از تغییر لباس - البته تا مدت محدودی - خودداری کردند (بلوشر<sup>۲</sup>، ۱۳۴۷: ۲۹۲). در همان زمان از سوی برخی عنوان می‌شد که زیر کلاه، (فکر) را باید عوض کرد (هدایت، ۱۳۲۹: ۲۱۱).

مرحله اول تغییر لباس مردم ایران، که از ابتدای سال ۱۳۰۸ اجرا شد تا سال ۱۳۰۹ نسبتاً عملی شد. تا این سال واکنشهای مخالف در میان روحانیون، عشایر و سایر اقشار مردم چه با خشونت و چه از طریق تبلیغات و توجیهات کنترل شد. در این سالها روند تجددگرایی بدون موانع عمده‌ای شتاب می‌گرفت و تقلید سبک زندگی غربی در شهرها بویژه در میان خانواده‌های مرفه باآسانی رواج داشت. تبلیغات مطبوعات، فیلمهای سینما، رفت و آمد با خانواده‌های اروپایی، شرکت در مجالس رقص و باشگاه‌ها و امثال آنها، همگی نشان از تحولی اساسی در معیارهای زندگی نزد طبقات شهری داشت. چنین تغییراتی هرچند در میان عده کمی از جامعه مشاهده می‌شد، این

1 - Merritt Hawkes

2 - Wipert Von Blücher

تعداد، که قدرت سیاسی و فرهنگی را در دستان خود داشت از رضاخان با همه قدرت و خشونت نظامی به عنوان جاده صاف کن سود می‌جست.

متجددان ایرانی، که در مسافرت‌های خویش به اروپا و کشورهای همجوار به مقایسهٔ اوضاع اجتماعی آنها با جامعه خویش می‌پرداختند به رقابت با آنها برخاستند. کشور ترکیه بویژه حس حسادت آنان را تحریک می‌کرد. از این رو بعید نیست که آنان به منظور قبولاندن بیش از پیش از الگوهای مدرن زندگی اجتماعی، رضاخان را به بازدید از ترکیه تشویق کرده باشند. این سفر از ۱۲ خرداد تا ۲۰ تیر ۱۳۱۳ به طول انجامید. هر چند این سخن دولت‌آبادی که: «شاه از ترکیه به دولت تلگراف کرد که رعیتها برای اینکه در آفتاب کار می‌کنند، کلاه تمام لب بر سر بگذارند» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۴۳۱)، اغراق‌آمیز است، تأثیر سفر ترکیه بر تسریع تجددگرایی در بیشتر منابع این دوره آمده است.

ترویج ولنگاری غربی با تغییر در قانون ازدواج و طلاق: یکی از قوانین شرعی، که تحت تأثیر اصلاحات تجددگرایانه دچار جرح و تعدیل شد، قانون ازدواج بود. تعدد زوجات از جمله قوانین شرعی بود که بنابر مصالحی در شریعت اسلام پذیرفته شده بود. این قوانین شرعی همانند سایر احکام از سوی برخی از مردان به شیوهٔ نادرستی مورد سوء استفاده قرار می‌گرفت. هنگامی که متجددان تضمین حقوق غربی در صدد اصلاح قانون خانواده برآمدند با انگشت‌گذاران و بهانه‌جویی از نابسامانیهای فرهنگی - که با قوانین شرعی ارتباطی نداشت - احکام اسلامی را نقض کردند. این اقدام آنها با تبلیغات گسترده دربارهٔ دفاع از حقوق زنان انجام گرفت تا با ایجاد جوئی احساساتی، جلوی هرگونه انتقادی را بگیرند. با این توجیه که مانع از هوسرانی مرد و تولید نفاق و بدبختی در میان خانواده‌ها بشود (نفیسی، ۱۳۴۵: ۷۲). برای تعدد زوجات محدودیتهایی به‌وجود آمد و این مسئله تنها با رضایت زن اول امکانپذیر بود؛ غافل از اینکه اجرای صحیح این قانون شرعی از مفاسد اجتماعی جلوگیری می‌کرد (مراجعه کنید به نظام حقوق زن در اسلام، شهید مرتضی مطهری). قانون ازدواج در ۳ مرداد ۱۳۱۰ توسط داور به مجلس ارائه شد و مورد تصویب قرار گرفت (اطلاعات در یک ربع قرن، ۱۳۸۵: ۷۹). قانون مدنی مصوب سال ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ نیز دارای فصلهای معینی در مورد ازدواج بود (رازی، ۱۳۱۷: ۹۰۸). در سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳م) نیز قانونی به تصویب رسیده بود که ایجاد وضعی بهتر و زندگی زنان را نوید می‌داد (هاکس، ۱۳۶۸: ۲۱۰). براساس این قوانین ازدواج با کسی که هنوز استعداد جسمی برای ازدواج پیدا نکرده است ممنوع بود. البته شرط سنی در این زمینه به طور دقیق بیان نشد؛ زیرا تاریخ تولد ثبت شده برای تمامی افراد

وجود نداشت و شاید نیز قانونگذاران از ضدیت صریح با احکام شرعی هراس داشتند؛ با این حال تعبیر کلی از آن سن ۱۶ سالگی بود (هاکس، ۱۳۶۸: ۲۱۴). هم‌چنین حق طلاق به طور مساوی به زن و مرد داده شد. قانونگذاران در اقتباس از فرهنگ و حقوق غربی در این زمینه ظلم و اجحاف به زنان را مطرح می‌کنند در حالی که با اجرای قانون جدید به هیچ وجه حقوق زنان رعایت نمی‌شد. این قانون، که هم‌چنین ثبت ازدواج اجباری با متخلفان را به مجازات حبس تهدید می‌کرد در عمل اسباب زحمت و بدبختی مردم شد. برخلاف نوشته‌های دولتی در مورد اصلاح خانواده در این دوره، اجرای قانون ازدواج و طلاق بر مشکلات زنان و نابسامانیهای اجتماعی افزود. به این ترتیب تعداد زنان شوهردار کاهش یافت و بر میزان فواحش افزوده شد (نوری اسفندیاری، ۱۳۳۵: ۷۶۸) و همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد، «معشوقه» جای «صیغه» را گرفت! فضای تبلیغاتی به‌گونه‌ای بود که برخی از آنان حاضر بودند معشوقه فرنگی مردان خود را بپذیرند؛ اما زن دوم مسلمان برای شوهر خود را تحمل نمی‌کردند (هاکس، ۱۳۶۸: ۲۱۶). برخی مشکلات اجتماعی و فرهنگی نیز به زیانهای این قانون می‌افزود؛ از این‌رو در سال ۱۳۱۶ قانون ازدواج و طلاق اصلاح و قرار شد ثبت ازدواج و طلاق هر دو یک جا در دفترهای اسناد رسمی ازدواج و طلاق انجام گیرد. پس از تصویب این قانون، آیت‌الله بهبهانی با این دلیل که روحانیون، دفتر عقد و ازدواج و طلاق ندارند، به متین دفتری وزیر دادگستری اعتراض کرد که قصد دارد بساط روحانیت را برچیند؛ اما وی قول داد که هر عاقدی دفتر بخواهد مضایقه نکند و بهبهانی را ظاهراً قانع کرد و ضمناً دستور داد در دفاتر نظارت بکنند و هر کس تخلفی از قوانین ثبتی و موازین شرعی بکند، دفترش را ببندند (متین دفتری، ۱۳۷۰: ۳۰۳)؛ اما معلوم نیست با توجه به کاهش یافتن تعداد معلمان، که در این سالها بشدت وجود داشت، این دستور عمل می‌شد یا نه.

تشکیل کانون بانوان با هدف ترویج سبک زندگی غربی (سبک زندگی غیر ایرانی): در اردیبهشت ۱۳۱۴ وزیر معارف تعدادی از بانوان روشنفکر را، که در خدمت معارف و مدارس بودند، گرد آورد و با تشکیل کانون بانوان (حکمت، ۱۳۷۹: ۸۹)، قدم دیگری در اجرای سیاستهای فرهنگی برداشته شد. این کانون مرتباً جلسات و نشست‌هایی به منظور آشنا کردن زنان با روش زندگی غربی برگزار می‌کرد. با وجود این تمهیدات، بدیهی بود توده‌های مردم و حتی بسیاری از رجال مملکتی به آسانی زیر بار این قضیه نروند. از این‌رو: «در اوایل خرداد ۱۳۱۴ رضاشاه هیئت دولت را احضار کرد و گفت ما باید صورتاً و سنتاً غربی بشویم و باید در قدم اول کلاه‌ها تبدیل به شاپو بشود و پس فردا که افتتاح مجلس شورا است، همه باید با شاپو حاضر شوند و در مجالس

کلاه را به عادت غریبها باید بردارند و نیز باید شروع به رفع حجاب زنها نمود و چون برای عامه مردم دفعتاً مشکل است اقدام کنند، شما وزرا و معاونین باید پیشقدم بشوید و هفته‌ای یک شب با خانمهای خود در کلوپ ایران مجتمع بشوید و به حکمت دستور داد که در مدارس زنانه معلمان و دخترها باید بدون حجاب باشند و اگر زن یا دختری امتناع کرد او را در مدارس راه ندهند و امر داد زنهایی که مایل به خدمت از قبیل ماشین‌نویسی باشند در ادارات بپذیرند (صدر، ۱۳۶۴: ۳۰۲).

تشکیل پیشاهنگی دختران با هدف ترویج علنی بی‌حجابی: با شکل‌گیری پیشاهنگی در ایران از آن به منظور آسان‌سازی بی‌حجابی استفاده، و با گسترش پیشاهنگی دختران در مدارس، بازار برنامه بی‌حجابی گرم‌تر شد. همزمان قرار بر این شد تا مجالس جشن و خطابه از سوی مدیران مدارس برگزار شود و دختران در آنجا با روی باز در صف دانشجویان قرار گیرند و به ایراد خطابه و سرودهای مخصوص پردازند و رجال کشوری و لشگری را نیز در آن مجالس دعوت کنند و سپس مانند پسران به ورزش مشغول شوند (حکمت، ۱۳۷۹: ۹۱).

به دنبال دستور شاه به وزیران مبنی بر برپایی جشن با حضور خانمهای خود، ابتدا در وزارت جنگ این امر انجام شد. خود رضاخان نیز در این جشن شرکت کرد و زنهای افسران، خواسته یا ناخواسته در این جشن حاضر شدند؛ سپس دیگر وزیران، نیز به این کار مجبور شدند و حتی فردی چون صدرالاشرف، که بر حسب موقعیت و سابقه طلبگی دارای روحیه دینی، و تا مدتی نیز این اقدام را با توافق شاه به تعویق انداخته بود، سرانجام به برگزاری چنین جشنی تن داد و به دنبال برگزاری جشن وزارت عدلیه در کلوپ ایران، پذیرای زنان و دختران از مدعوین بود. پس از چندی به حکام ولایات و استاندارها دستور داده شد که ترک حجاب را با تشویق و زور ترویج دهند و به هر بهانه ترتیب مجالس عمومی را فراهم، و طبقات درجه اول مردم را دعوت کنند که با خانمهای خودشان در آن مجالس حاضر شوند تا تدریجاً این امر متعارف شود (صدر، ۱۳۶۴: ۳۰۷).

در حالی که برنامه‌های تبلیغی حکومت به منظور زمینه‌سازی برای کشف حجاب پیش می‌رفت، وقوع قیام گوهرشاد در مشهد در مخالفت با برنامه‌های ضد اسلامی حکومت، رژیم رضاخان را با شوکی غیرمنتظره روبه‌رو کرد، ولی معترضان با یورش وحشیانه به خاک و خون کشیده شدند. به گفته منابع، سرکوب قیام مردم در مسجد گوهرشاد، روند رسمیت یافتن کشف حجاب را تسریع کرد. طبق برنامه‌های پیش‌بینی شده رضاخان قصد داشت در بهار ۱۳۱۵ رسمیت کشف حجاب را اعلام کند ولی با وقوع قیام گوهرشاد این امر را به جلو افکند. هدف رضاخان

این بود که در مقابل مردم قدرت‌نمایی کند (حکمت، ۱۳۳۵: ۹۴) تا مرعوب شوند و از مخالفت دست بردارند.

در آبان ۱۳۱۴، که بیش از یک سال از اجرای طرح زمینه‌سازی رفع حجاب گذشته بود، وزیر معارف در گزارشی به رضا شاه می‌گوید: «مطابق برنامه عمل که به عرض رسیده اقداماتی شده و تا حدی [موضوع کشف حجاب] پیشرفت کرده و افکار عمومی آماده شده است. اکنون دختران خردسال با روی گشاده به مدرسه می‌روند، ولی نسبت به زنان سالخورده تنها این اقدامات معارف کافی نیست. باید در خانواده‌های عالی مملکت یک عمل جدی به ظهور برسد و اگر شخص اعلیحضرت همایونی پیشقدم شوند، مردم همه تأسی خواهند کرد که از قدیم گفته‌اند «الناس علی دین ملوکهم». شاه لحظه‌ای تأمل کرده پس از چند دقیقه سکوت گفت: بسیار خوب دیگران که اقدام نمی‌کنند من پیرمرد حاضرم که جلو بیفتم و سرمشق بشوم. پس از آن وزرا را مخاطب ساخته و در انجام این کار بزرگ تأکید فرمودند» (حکمت، ۱۳۷۹: ۹۹). از گفتگوی حکمت و رضاخان بر می‌آید که با وجود برنامه‌های چند ساله و بویژه یک سال اخیر، مقاومت مردمی در موضوع کشف حجاب بسیار شدید بوده است و حتی تعدادی از خانواده‌ها از فرستادن فرزندان خود به مدارس به دلیل مخالفت دولت با حجاب خودداری می‌کردند و بر خلاف گفته حکمت، مخالفان کشف حجاب تنها زنان سالخورده نبودند بلکه شامل اکثریت قریب به اتفاق زنان می‌شد. در روز ۱۱ آذر ۱۳۱۴ به دنبال استعفای فروغی، وزیر کشور کابینه او - محمود جم - به نخست‌وزیری رسید. بنابر خاطرات او، رضاخان در ملاقات همان روز به وی گفت: «این چادر و چاقچورها را چطور می‌شود از بین برد؟ دو سال است که این موضوع فکر مرا به خود مشغول داشته. از وقتی که به ترکیه رفتم و زنهای آنها را دیدم... دیگر از هر چه زن چادری بود بدم آمده است و بعد از کمی تأمل گفتند: چطور است این تحول را از اندرون دربار شروع کنیم؟ در اینجا بود که جم پیشنهاد داد که رضاخان و ملکه و دختران در روز افتتاح دانشسرای مقدماتی تهران حضور یابند و ضمناً به همه بانوان وزرا و رجال نیز دستور داده شود که بدون حجاب در این جشن حاضر شوند» (مجله روش فکر، ۱۳۴۰: ۲۲).

رئیس‌الوزرای جدید بلافاصله دستورالعملهایی نیز برای ایالات و ولایات ارسال کرد. در این دستورالعملها از یک سو به تقویت موضوع کشف حجاب - البته بدون اجبار و زور - و از سوی دیگر بر جلوگیری از فعالیت مخالفان کشف حجاب (روحانیون) اشاره شده است. هم‌چنین با توجه به مقاومتی که در محله‌جات از طرف حکومت شهرستانها احساس می‌شده، سعی شد تا با

توضیحاتی در مورد عقب‌ماندگی زنان از قافله تمدن و تربیت و محسنات کشف حجاب، مجریان امور توجیه شوند.

به‌رغم تمامی برنامه‌ریزیها و بخشنامه‌های وزارت معارف و دستورالعملهای وزارت داخله به پلیس مبنی بر حمایت از زنان بی‌حجاب، مردم ایران آن‌چنانکه مورد انتظار رژیم رضاخان بود با کشف حجاب موافقت نداشت و عده‌ای نیز دچار تردید بودند؛ بنابراین لازم بود تا از جریان کشف حجاب حمایت جدی و علنی تر شود. به دنبال استقرار کابینه جدید و پس از انتشار خبرهای مربوط به حمله وحشیانه نظامیان به مقام بی‌پناه مسجد گوهرشاد، که مردم تهران و شهرستانها را بشدت مرعوب ساخت (صدر، ۱۳۶۴: ۳۰۴)، رضاخان موافقت خود را با شرکت در مراسمی که به عنوان نماد برنامه‌های کشف حجاب شناخته شود، اعلام کرد و به دنبال گفتگو با جم، وزیر معارف را نیز در جریان تصمیم خود گذاشت.

در آذرماه ۱۳۱۴ هنگامی که وزیر معارف در خوزستان به سر می‌برد، تلگرافی از رئیس‌الوزرا خواستار مراجعت فوری وی به تهران شد. در ملاقات روز ۲۵ آذر، رضاخان به وی گفت: «سابقاً در جواب پیشنهاد شما گفتم که مجلس جشن سالیانه معارف را تأخیر بیندازند؛ اما حالا به مناسبت وقایعی که در خراسان پیش آمده و اشخاص مقصر تنبیه شده‌اند، تأخیر مصلحت نیست؛ هر چه زودتر مدرسه خود را تشکیل دهید» (صفایی، ۱۳۵۵: ۱۰۱)؛ به این ترتیب از روز ۱۷ دی ۱۳۱۴ داشتن حجاب برای بانوان غیر قانونی اعلام شد در حالی که به گفته اشرف پهلوی، که در این مراسم حضور داشت، رضاخان این روز را با ناراحتی گذراند و حتی گریه کرد، ولی با اطمینان می‌گفت برای ایران این اقدام ضروری است! (بصیرت منش، ۱۳۸۵: ۱۹۲)

### نسبت سیاستهای فرهنگی پهلوی اول در عرصه زنان با هویت ملی ایرانیان

در بحث هویت ملی ایران در قالب نظریه ذات، پانزده قاعده بیان شد که اگر سیاستی در مقابل با یک یا چند قاعده از این قواعد قرار گیرد در واقع آن سیاست، مخالف و متعارض با پدیده هویت ملی ایرانی است.

این نظریه در بخش نظریه تکوین و تکون هویت ملی تبیین شده است. در ذیل محورهای سیاستهای فرهنگی زمان پهلوی اول در بحث زنان بیان، و نوع رابطه آنها با قواعد نظریه ذات بررسی می‌شود.

جدول ۱: نسبت سیاستهای فرهنگی پهلوی اول در عرصه زنان با هویت ملی ایرانیان

نسبت	قاعده	سیاستها
تعارض	<p>براساس قاعده پنجم تفکر غرب مدرن عرض غیر لازم ذات هویت ملی است و لذا از اقتضائات هویت ایرانی به شمار نمی آید.</p> <p>براساس قاعده نهم ناهمجنس بودن تمدن غربی با هویت ملی ایرانی عامل مشارکت نکردن ایرانیان با مظاهر تمدن غربی است.</p> <p>براساس قاعده دهم ندای تفکر غربی با هویت ایرانی هم آواز نبوده و موعظه اش بر دل ننشسته و از این رو در تکاپوی شدن ایرانیان اثر منفی داشته است.</p> <p>براساس قاعده دوازدهم نتیجه ترویج تفکر غرب فساد ذات و در نهایت تخریب هویت ملی است.</p> <p>براساس قاعده چهاردهم تجلّد غرب با هویت ایرانی متنافر است؛ لذا مرحله گذار برای ایرانیان به کمک هویت غربی اتفاق نخواهد افتاد.</p> <p>براساس قاعده پانزدهم حاکمیت فرهنگ غربی نشانه حرکت قسری ذات ایرانی است و این گونه حرکت های جبری و قسری هویت ملی ایرانی را از پویایی و حرکت باز داشته است.</p>	<p>تشکیل کنگره اتحاد زنان</p> <p>شرق برای تقویت روحیه خودناباوری در زن مسلمان (از طریق تبلیغ الگوی توسعه غرب)</p>
تعارض	<p>براساس قاعده پنجم ترویج سبک زندگی غیر ایرانی، عرض غیر لازم ذات هویت ملی است و از اقتضائات هویت ایرانی نیست.</p> <p>هم چنین قواعد نهم، دهم و دوازدهم</p>	<p>تشکیل کانون بانوان با هدف ترویج سبک زندگی غربی (سبک زندگی غیر ایرانی)</p>
تعارض	<p>براساس قاعده پنجم برهنگی و بی حجابی عرض غیر لازم ذات هویت ملی است و از اقتضائات هویت ایرانی نیست.</p> <p>هم چنین قواعد نهم، دهم و دوازدهم</p>	<p>تشکیل پیشاهنگی دختران با هدف ترویج علنی بی حجابی</p>
تعارض	<p>براساس قاعده پنجم مادیگرایی محض عرض غیر لازم ذات هویت ملی است و از اقتضائات هویت ایرانی نیست.</p> <p>براساس قاعده چهاردهم تجلّد با هویت ایرانی متنافر است، لذا مرحله گذار برای ایرانیان به کمک هویت غربی اتفاق نخواهد افتاد.</p> <p>براساس قاعده پانزدهم حاکمیت فرهنگ غربی نشانه حرکت قسری ذات ایرانی به شمار می رود و این گونه حرکت های جبری و قسری هویت ملی ایرانی را از پویایی و حرکت باز داشت.</p>	<p>تبلیغات سبک زندگی مرفه با هدف ایجاد سستی و تزلزل در نسل جوان ایرانی</p>
تعارض	<p>براساس قاعده سوم ملی گرایی با غربگرایی متنافر ذاتی دارد.</p> <p>براساس قاعده چهارم مادیگرایی و سبک زندگی غربی منافی سبک زندگی ایرانی اسلامی است.</p> <p>براساس قاعده پنجم فرهنگ مبتدل برگرفته شده از تفکر مادیگرایی غرب، عرض غیر لازم ذات هویت ملی است و از اقتضائات هویت ایرانی نیست.</p> <p>براساس قاعده هشتم غربگرایی عامل ایستایی حرکت تکاملی هویت ملی به سوی تمدن است.</p> <p>هم چنین قواعد نهم، دهم، دوازدهم و پانزدهم</p>	<p>ایجاد بی بند و باری به بهانه ترویج شادی و نشاط</p>

ادامه جدول ۱: نسبت سیاستهای فرهنگی پهلوی اول در عرصه زنان با هویت ملی ایرانیان

سیاستها	قاعده	نسبت
تغییر پوشش مردان و زنان با هدف هم‌رنگی با ظاهر غرب	براساس قاعده پنجم پوشش غیر بومی و اجباری عرض غیر لازم ذات هویت ملی است و از اقتضائات هویت ایرانی نیست. هم چنین قواعد هشتم، نهم، دهم و دوازدهم، چهاردهم و پانزدهم	تعارض
ترویج ولنگاری غربی با تغییر در قانون ازدواج و طلاق	براساس قاعده اول قوانین فقهی همچون قانون ازدواج و طلاق به عنوان ویژگیهای اجتماعی تفکر شیعه مورد توجه است و به این دلیل که شیعه جزء ذات هویت ملی است، نفی این قوانین به واقع نفی ذات هویت ملی است. براساس قاعده دوم، عنصر دینداری را نمی‌توان از ذات ایرانی نفی کرد؛ چراکه عنصر ذاتی هویت ملی ایرانیان است. براساس قاعده پنجم فرهنگ ولنگاری و لاقیدی برخاسته از تفکر غربی، عرض غیر لازم ذات هویت ملی است و از اقتضائات هویت ایرانی نیست. براساس قاعده ششم تاریخ، زبان، فرهنگ و آداب و سنتهای اجتماعی را باید مقتضای ذات هویت ملی دانست. از این رو، نمی‌توان این‌گونه عرضیات لازم ذات را از ذات ملت جدا کرد. براساس قاعده هفتم برای فهم هویت ملی باید از سطح زبان‌شناسی، فرهنگ و تاریخ (امور عرضی) گذر کرد. براساس قاعده هشتم شیعه عنصر محرک در تکاپوی هویت ملی ایرانی به سوی تمدن‌سازی است. براساس قاعده دوازدهم به حاشیه راندن تفکر شیعه فساد ذات و در نهایت تخریب هویت ملی است. هم چنین قاعده دهم	تعارض

### نتیجه سیاستهای فرهنگی پهلوی اول در عرصه زنان

در دوره رضاخان، تجدد تقلیدی و مدرنیزاسیون استعماری و اجباری غلبه کرد و همزمان اعتدال نهادهای ملی و بومی آغاز، و نهادهای جدیدی جانشین آنها شد. در این دوره، دین و مذهب تشیع نقش خود را به عنوان وسیله انسجام ملی از دست داد و به جای آن از آداب و رسوم دیگری برای همسو کردن مردم تحت عنوان ایرانی استفاده گشت. مهمترین مسئله برای سردمداران نظام رضاخانی، ایجاد مبانی جدیدی برای هویتی جدید بود (نجفی، ۱۳۷۸: ۲۲).

به دلیل تلاش پهلویها برای جایگزینی آداب و رسوم غرب مدرن به جای آداب و رسوم مبتنی بر هویت ایرانی و شیعی در تبیین سیاستهای فرهنگی در عرصه زنان نوعی تعارض و ناهمخوانی فاحش بین این سیاستها و سه عنصر جدانشدنی ایرانی، اسلامی و شیعی هویت ملی ایرانیان قابل

مشاهده است. این نکته باید مورد دقت قرار گیرد که منشأ ناهمخوانی سیاستهای عصر پهلوی با روح حاکم بر هویت زن ایرانی را باید در ورود جریان روشنفکری به کشور جستجو کرد. جریان روشنفکری با اندیشه ترقی خواهی و توسعه طلبی به دنبال اجرای تمام و کمال الگوی فکری غرب در جامعه ایران و ارائه تعریفی جدید از نقش و جایگاه زن ایرانی بود که این تفکر با شکل گیری سلطنت پهلوی در سال ۱۳۰۴ به صورت رسمی فرهنگ سیاسی تصمیم گیران ایران در این عصر را شکل داد؛ ولی در مقابل، بستری که باید پذیرای این الگوی ترقی باشد به این دلیل که مؤلفه های الگوی غربی را با مؤلفه های هویتی خود در تعارض جدی می دید، آن را به صورت ناقص پس زد (در بیان سیاستهای این عصر، تاحد امکان براساس مستندات تاریخی مخالفتها و مقابله مردان و زنان ایرانی با این سیاستها ذکر شد)؛ لذا از سویی فشار طبقه حاکم و بسیاری تحصیلکردگان غربگرا و از سوی دیگر عدم پذیرش کامل بدنه اجتماعی ایران باعث وقوع به هم ریختگی اجتماعی و فرهنگی در این عصر و به نوعی شکست سیاستها شد.

در واقع در ترسیم منطقی این تعارض، دو نکته قابل استخراج است:

نکته اول: سیاستهای فرهنگی پهلوی اول در عرصه زنان تابع طرح هویت سازی غربی بوده است.

نکته دوم: هویت زن ایرانی با اندیشه وابستگی به غیر و غیریتگرا تعارض و ناهمخوانی داشته است.

در واقع زن ایرانی به دلیل سیاستهای فرهنگی پهلوی اول، که تبلیغ و ترویج سطح و ظاهر تفکر و فرهنگ غرب بود با بُعدی از خود کاذب روبه رو شد و در تکاپوی هویتی بین «خود واقعی» و «خود کاذب» در برابر شیخون غرب تاب مقاومت نیاورده و مقداری از دین و عقل و فرهنگ خود را به غرب تسلیم کرده است (داوری، ۱۳۷۲: ۱۴)؛ اما برخلاف ادعای بسیاری، به صورت کامل تسلیم فرهنگ و هویت غرب نشده است. در واقع زن در جامعه ایران بعد از ورود جریان غربگرایی ناشی از تفکرات سیاستمداران پهلوی دچار نوعی بلاتکلیفی در یک فضای چند هویتی شده است.

### بحث و نتیجه گیری

باید گفت که هدف اصلی و نهایی پهلوی اول در انتخاب سیاستهای توسعه ای ایران بویژه در

عرصه بازتعریف نقش و جایگاه زن ایرانی، دستیابی به الگوی تمدن غرب براساس اجرای الگوی نوسازی بویژه در عرصه فرهنگی و اجتماعی بوده است؛ اما رسیدن به این هدف به دلیل بستر عقیدتی و فکری جامعه ایران با مانع جدی در تحقق روبه‌رو بوده است که نمونه‌های این جلوگیری در قسمت‌های گذشته مقاله با عناوینی مثل مخالفت‌های علنی و رفتاری مردان و زنان و نیز تحلیل صاحب‌نظران این عرصه، مورد اشاره قرار گرفت. در واقع اصلاحات نوسازی فرهنگی رضاشاه بر سه محور ناسیونالیسم، باستانگرایی و تجددگرایی می‌چرخید. در محور ناسیونالیسم، رضاخان به ترویج باستانگرایی با تأکید بر یکتایی نژاد آریایی اقدام کرد. به واقع تجددگرایی و تضعیف ارزشهای دینی در کارکردی تعاملی، بخشی از برنامه‌های نوسازی فرهنگی دولت رضاخان به‌شمار می‌رفت ولی ریشه‌دار بودن تفکر دینی و مبانی ارزشی حاکم بر جامعه ایرانی، مانعی جدی در فرایند مدرن‌سازی این دوره بود. سلطنت پهلوی در عبور از این مانع به عنصر میهن‌پرستی روی می‌آورد. البته میهن‌پرستی با تکیه بر ایران قبل از ورود اسلام، تنها راه رویارویی با عناصر هویت ساز ایرانی - شیعی را ارائه ایرانی غیر مذهبی و غیر شیعی می‌داند؛ بر همین اساس عناصر مذهبی لایه‌های هویتی جامعه ایران به عمد مورد نسیان قرار، و لایه‌هایی مورد تأکید قرار می‌گیرند که در عین جدایی از مولفه‌های دینی و مذهبی، زمینه لازم ورود و تثبیت اندیشه و الگوی منتهی به تمدن در ظاهر غربگرا و در باطن تهی و بی‌هویت را فراهم آورند. اینجاست که تعبیرهای «ملی‌گرایی»، «ناسیونالیسم ایرانی» یا «میهن‌پرستی» جای خود را به «باستانگرایی» می‌دهد. در واقع میهن‌پرستی عصر پهلوی مختص به بازه زمانی قبل از ورود اسلام به ایران می‌شود و این تحدید زمانی تنها با هدف رفع مانع رسیدن به الگوی غربی رخ می‌دهد.

مخبرالسلطنه هدایت، که بیش از شش سال رئیس‌الوزرای رضاشاه بود در خاطرات خود می‌نویسد: «در این اوقات (در سالهای بعد از تصویب تغییر لباس در تاریخ دی‌ماه ۱۳۰۷) روزی به شاه عرض کردم، تمدنی که آوازه‌اش عالمگیر است، دو تمدن است: یکی تظاهرات در بلوارها و دیگری تمدن ناشی از لابراتوارها؛ تمدنی که مفید است و قابل تقلید، تمدن ناشی از لابراتوارها و کتابخانه است. آثاری که بیشتر ظاهر شد، تمدن بلوارها بود که به کار لاله‌زار می‌خورد و مردم بی‌بندوبار خواستار بودند» (هدایت، ۱۳۲۹: ۳۸۳). در این میان به دلیل نقش ویژه نهاد خانواده در جهتهای اجتماعی، تعریف جدیدی از زن ایرانی و جایگاه آن در جامعه از موضوعات مورد توجه دولت در فرایند نوگرایی قرار می‌گیرد. تشکیل کنگره اتحاد زنان شرق برای تقویت روحیه خودناباوری در زن مسلمان، تشکیل کانون بانوان با هدف ترویج سبک زندگی غربی (سبک

زندگی غیر ایرانی)، تشکیل پیشاهنگی دختران با هدف ترویج علنی بی‌حجابی، تبلیغات سبک زندگی مرفهی با هدف ایجاد سستی و تزلزل در نسل جوان ایرانی، ایجاد بی‌بند و باری به بهانه ترویج شادی و نشاط، تغییر پوشش مردان و زنان با هدف هم‌رنگی با ظاهر غرب، ترویج ولن‌گاری غربی با تغییر در قانون ازدواج و طلاق از جمله سیاستها و اقداماتی است که به منظور این بازتعریف هویتی در پیش گرفته می‌شود.

از آنجا که تبلیغ و ترویج تفکر و سبک زندگی غربی مؤلفه‌هایی همچون ولن‌گاری، برهنگی، اختلاط، رفاه مادی محض و... با لایه‌های اصلی و مرکزی هویت ایرانی یعنی لایه ایرانی، شیعی و اسلامی در تعارض جدی است، زن را دچار نوعی سردرگمی در تشخیص چیستی و ماهیت و جایگاه خود واقعی در جامعه ایرانی می‌کند (مراجعه کنید به تعریف بشپریه و اریکسون از بحران هویت در ابتدای این مقاله).

این سردرگمی در حالی است که در عصر پهلوی اول بسیاری از وجوه زندگی مردم به دلیل نفوذ تفکر غرب در ساختار حکومتی ایران براساس مبانی لیبرالیستی شکل گرفته و یا در حال شکل‌گیری است. عملکرد تفکرات اقتصادی، نظام اداری، سامانه بودجه‌بندی، اتصالات اقتصادی، نظام آموزشی و دانشگاهی و بخشی از فرهنگ عمومی از جمله این وجوه زندگی است؛ لذا زن به‌عنوان اصلی‌ترین عضو از مهمترین نهاد اجتماعی بین دوگانه ایرانی و غربی در حالت معلقی می‌ماند و با گذشت زمان دچار نوعی تشکیک فکری می‌شود که این تردید و نداشتن تعریف واقعی از خود در گذر زمان در رفتار و سبک زندگی وی بروز می‌کند.

#### یادداشتها

- ۱ - به عنوان نمونه پروانده آبراهامیان در کتاب تاریخ ایران مدرن، برخی سیاستهای کلی پهلوی اول را مورد اشاره قرار داده یا در کتاب از سیاست تا فرهنگ، برخی سیاستهای عصر پهلوی را بیان کرده که البته هر دو کتاب جداگانه در زمینه سیاستها در عرصه زنان بحثی را مطرح نکرده است.
- ۲ - کرسی تکوین و تکون هویت ملی ایرانیان بیست و یکمین کرسی برگزار شده هیأت حمایت از کرسیهای نظریه پردازی و به لحاظ سختگیری علمی، نخستین کرسی است که توانسته است در ارزیابی هیأت داوران حائز نمره ۷۰ از ۱۰۰ شود. این کرسی با نظریه‌پردازی دکتر موسی نجفی در تاریخ سوم خرداد ۱۳۸۵ برگزار و پذیرفته شده است.

## منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۹۴). **تاریخ ایران مدرن**. تهران: نشر نی.
- آشنا، حسام الدین؛ روحانی، محمدرضا (۱۳۸۹). **هویت فرهنگی ایرانیان از رویکردهای نظری تا مؤلفه‌های بنیادی**. فصلنامه تحقیقات فرهنگی. شماره ۱۲: ۱۵۷ تا ۱۸۲.
- آقابخشی، علی؛ افشاری راد، مینو (۱۳۸۹). **فرهنگ علوم سیاسی**. تهران: چاپار.
- آوری، پیتر (بی‌تا). **تاریخ معاصر ایران**. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: عطایی.
- بامداد، بدرالملوک (۱۳۴۷). **زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید**. تهران: ابن سینا.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹). **جامعه‌شناسی سیاسی در ایران**. تهران: نشر نی.
- بصیرت منش، حمید (۱۳۸۵). **علما و رژیم رضاخان**. تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج.
- بلوشر، وپیرت (۱۳۴۷). **سفرنامه بلوشر (گردش روزگار در ایران)**. تهران: ابن سینا.
- حکمت، علی اصغر (۱۳۳۵). **سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی**. تهران: پارس.
- حکمت، علی اصغر (۱۳۷۹). **ره‌آورد حکمت (شرح مسافرتها و سفرنامه‌های میرزا علی اصغرخان حکمت شیرازی)**. به اهتمام سید محمد دبیرسیاقی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- خامنه‌ای، سید علی (۱۳۸۵). **بیانات**. پایگاه اطلاع رسانی مقام معظم رهبری.
- خمینی، روح الله (امام خمینی ره) (۱۳۶۹). **صحیفه امام**. تهران: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- خمینی، روح الله (امام خمینی ره) (بی‌تا). **کشف اسرار**. بی‌تا.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۶۰). **ناسیونالیسم و انقلاب**. تهران: انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۲). **درباره غرب**. تهران: هرمس.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۹). **سیری در تاریخ روشنفکری در ایران و جهان**. تهران: سخن.
- دولت آبادی، یحیی (۱۳۷۱). **حیات یحیی**. تهران: عطار.
- ذاکر اصفهانی، علیرضا (۱۳۸۶). **فرهنگ و سیاست ایران در عصر تجدد**. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- رازی، عبدالله (۱۳۱۷). **تاریخ ایران از ازمینه باستان تا سال ۱۳۱۶**. تهران: اقبال.
- روزن، کنتس مادفون (۱۳۶۹). **سفری به دور ایران**. ترجمه علی محمد عبادی. تهران: پازنگ.
- صدر، محسن (۱۳۶۴). **خاطرات صدراالاشراف**. تهران: وحید.
- صدیق، عیسی (۱۳۳۸). **یادگار عمر**. ج ۲. تهران: شرکت سهامی طبع کتاب.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۵۵). **رضاشاه کبیر در آینه خاطرات**. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- الطایی، علی (۱۳۷۸). **بحران هویت قومی در ایران**. تهران: نشر شادگان.
- عابدی، اعظم السادات (۱۳۸۳). **طرح ساختارشناسی هویت محله‌ای شهر تهران**. تهران: امیدان.
- قربانی، قدرت اله (۱۳۸۳). **هویت ملی از دیدگاه شهید مطهری**. فصلنامه مطالعات ملی. شماره ۱۸: ۶۳ تا ۸۶.

- متین دفتری، احمد (۱۳۷۰). *خاطرات یک نخست وزیر*. به کوشش باقر عاقلی. تهران: علمی.
- مکی، حسین (۱۳۵۹). *تاریخ بیست ساله ایران*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مهدوی زادگان، داود (۱۳۸۱). *پارادوکس روشنفکرانه*. تهران: کانون اندیشه جوان.
- نجفی، موسی (۱۳۷۸). *ساحت معنوی هویت ملی ایرانیان*. تهران: دفتر نشر معارف.
- نجفی، موسی (۱۳۹۲). *هویت شناسی*. اصفهان: آرما.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۵). *تاریخ معاصر ایران*. تهران: فروغی.
- نوری اسفندیاری، فتح‌الله (۱۳۳۵). *رستاخیز ایران*. تهران: بی نا.
- هاکس، مریت (۱۳۶۸). *ایران: افسانه و واقعیت*. ترجمه محمدحسین نظری‌نژاد، محمد تقی اکبری و احمد نمایی. مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- هدایت، مهدیقلی (مخبرالسلطنه) (۱۳۲۹). *خاطرات و خطرات*. تهران: شرکت چاپ رنگین.
- لول ساتن، ال پی (۱۳۳۵). *رضاشاه کبیر یا ایران نو*. ترجمه عبدالعظیم صبوری. تهران: بی نا.

اسناد و روزنامه‌ها

- روزنامه اطلاعات، ش ۱۸۵۵، ۲۵ اسفند ۱۳۱۱
- روزنامه اطلاعات، ش ۲۰۱۰۸، ۲۶ دی ۱۳۷۲
- روزنامه اطلاعات، اطلاعات در یک ربع قرن، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۸۵
- روزنامه خراسان، س ۱۵، ش ۴۱۱۹، ۷ مهر ۱۳۴۲
- سازمان اسناد ملی ایران، اسناد نخست وزیری/رجال/روحانیون/ش تنظیم ۱۱۶۰۰۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی